بررسی ریشه شکل‌گیری پدیده دولت و مهم‌ترین شاخص‌های آن

# عدالت، وجه تمایز دولت و راهزنان!

**محمدحسن صادق‌پور**

**مسئله شکل‌گیری دولت، از جمله مسائلی است که تحقیقات فراوان پژوهشگران علوم سیاسی، علوم اجتماعی و تاریخ را به همراه داشته است و فلسفه شکل‌گیری آن و قدمت دولت همواره مورد بحث و تناظر بوده است. در یادداشت پیش رو، ضمن بررسی نظریات شکل‌گیری دولت به مهم‌ترین تئوری‌ها در این خصوص پرداخته شده و سپس با طرح موضوع دولت مدرن، شاخص‌های کلیدی و فلسفه وجودی آن را مورد بررسی قرار داده است.**

■■■

## ■ نظریه اجباری شکل‌گیری دولت

در خصوص شکل‌گیری دولت‌ها، نظریه‌های متعددی قابل طرح است. نظریات ابتدایی که در خصوص شکل‌گیری دولت‌ها مطرح گردید، جبر اجتماع و نیاز بشر برای رفع حوائج اولیه‌اش را ریشه شکل‌گیری دولت‌ها می‌شمارند. در «نظریه اجباری»، دولت پدیده‌ای است که افراد مجبور بودند برای زنده ماندن آن را بپذیرند. این نظریات خود به چند دسته تقسیم می‌شوند. «غذا»، «تملک» و «جنگ» از جمله مسائلی هستند که پژوهش‌های مورخان و انسان‌شناسان نشان می‌دهند در شکل‌گیری نخستین شکل دولت‌ها نقش داشته‌اند.

برخی از نظریات ریشه شکل‌گیری دولت را تلاش گروهی جمعی از آدمیان برای دستیابی به مواد غذایی می‌داند. در این نگاه انسان‌های نخستین به مرور دریافتند، با تلاش گروهی می‌توانند آسان‌تر به شکار و منابع غذایی دست یابند و از همین رو گروه‌های آدمیان دور هم جمع شدند تا نیازهای غذایی یکدیگر را رفع نمایند. این تلاش‌ها برای دستیابی به شکار و غذا، نیازمند افرادی به عنوان فرمانده بود که وظایف را تقسیم نموده و به مسائل دیگر آدمیان رسیدگی کند. همچنین وظیفه داشت میزان مالکیت هر فرد بر شکار یا محصول به دست آمده را معین نماید. لذا تنظیم روابط بین این «اجتماع» آدمیان، نظم و انتظام خاصی را ایجاب می‌نمود که توسط حاکم آن گروه یا جمعی از فرماندهان اداره می‌شد و این مسئله نخستین منشأ شکل‌گیری دولت را رقم زد.

با وجود این، اما مسئله نیاز به دولت از زمان یکجانشینی بشر و اشتغال آن به پیشه کشاورزی، بیشتر احساس شد. در این گام از حیات بشری، کشاورزان و دامداران برای حفظ زمین‌ها و احشام خود، باید همیشه مسلح می‌بودند و برای حفظ قلمرو خود و تصاحب نشدن آن توسط دیگران جنگ‌های بسیار می‌نمودند. در واقع مسئله تملک برای انسان اجتماعی، نخستین بار به طور جدی در عصر کشاورزی رقم خورد. مسئله مهم دیگری که در این دوران شکل‌گیری یک نظام منسجم را ضروری می‌نمود، مسئله توزیع و تقسیم آب میان مراتع کشاورزان بود. با توجه به مجاورت زمین‌های کشاورزی با یکدیگر، باید آبراهه‌هایی در نظر گرفته می‌شد تا به ترتیب و به صورت عادلانه جریان آب را بین زمین‌ها توزیع نماید. لذا افرادی به عنوان تنظیم‌کننده حق آبراهه در کنار دیگر کشاورزان مسئولیت داشتند و سنگ‌بنای نخستین دولت‌ها را به جای گذاشتند.

اما نظریاتی هستند که عاملی همچون «جنگ» را علت اساسی شکل‌گیری دولت‌ها برمی‌شمرند. هراکلیت اعتقاد داشت: «جنگ پدر و سرور همه چیزهاست. جنگ برخی را بنده و برخی را سرور می‌گرداند. باید بدانیم جنگ همه‌گیر است و عدالت در پیکار است و همه چیز، با پیکار ضرورتاً به کمال می‌رسد.» ویل دورانت نیز از جمله مورخانی است که معتقد است نمی‌توان جنگ را صرفاً عاملی ویرانگر و مذموم دانست. وی می‌نویسد: «نتایجی که از جنگ به دست آمده، بسیار زیاد است. جنگ از یک طرف ملت‌های ضعیف را بی‌رحمانه از بین برده است و از طرف دیگر، شجاعت، هوش، قساوت و مهارت را در بشر بالا برده است. جنگ همچنین باعث اختراع ادواتی شده است که بعد از پایان جنگ‌ها در خدمت اهداف صلح‌آمیز قرار گرفته‌اند. از همه اینها بالاتر آن است که جنگ زندگی اولیه اشتراکی را از بین برد و انضباط را میان بشریت حاکم نموده و باعث افزایش قدرت حکومت گردیده است. اگر مالکیت را مادر حکومت بدانیم، باید اذعان کنیم که جنگ هم پدر حکومت است.»

در واقع وقوع جنگ میان گروه‌های مختلف بشری باعث شد، آنان برخی از خود را به عنوان فرمانده بپذیرند که به سامان دادن امور بپردازد و همین مسئله به شکل‌گیری دولت‌ها انجامید. در واقع دولت‌ها تشکیل شده از زورمدارانی است که با غلبه بر اقشار ضعیف، کنترل آنان را به دست گرفته‌اند.

دیگر نظریه‌ای که می‌کوشد، شکل‌گیری جبری حکومت را توجیه کند، رویکردی اخلاقی به مسئله دولت دارد و به دست آوردن «پرستیژ» و ریاست‌طلبی را عامل اساسی شکل گرفتن دولت‌ها می‌داند. نهایتاً این قدرت‌طلبی، به نفع آن که زور بیشتری دارد تمام می‌شود. نیچه یکی از آن دسته افرادی است که قائل به مسئله جبری و اخلاقی بودن حکومت است: «دسته‌ای از وحوش خوشرنگ گوشتخوار، جماعتی از اربابان پیروز شده که با سیستم‌های جنگی و نیروی منظم چنگال‌های ترسناکشان را بر بدن مردم فرو کرده‌اند. شاید عدد مردم بسیار بیشتر از آنها بوده باشد ولی انتظام نداشته‌اند که بتوانند مقاومت نمایند... این است مفهوم دولت.»

گامپلوویچ نیز در نظری مشابه دولت را «نتیجه پیروزی طبقه زورمند» می‌داند که «نسبت به آنان که مغلوب شده‌اند، طبقه حاکم را تشکیل می‌دهد.»

## ■ نظریه داوطلبانه دولت

نظریات فوق همگی در زمره نظریات اجباری دولت قرار می‌گرفتند که معتقد بودند بشر بالاجبار و برای تأمین نیاز و امیال خود دولت را تشکیل می‌دهد. اما در مقابل این نظریات، تئوری داوطلبانه تشکیل دولت قرار

> دیدگاه «داوطلبانه دولت» بر این باور است که مردمان یک جامعه زمانی که به لحاظ عقلی به منطق وجود دولت پی ببرند، خودخواسته از بخشی از حقوق فردی‌شان می‌گذرند و آن را به نهادی به نام دولت که «یک واحد سیاسی بزرگ» است واگذار می‌نمایند

می‌گیرد. این دیدگاه بر این باور است که مردمان یک جامعه زمانی که به لحاظ عقلی به منطق وجود دولت پی ببرند، خودخواسته از بخشی از حقوق فردی‌شان می‌گذرند و آن را به نهادی به نام دولت که «یک واحد سیاسی بزرگ» است واگذار می‌نمایند. مهم‌ترین نظریه مطرح شده که می‌تواند در این رهیافت مورد بررسی قرار گیرد، «نظریه قرارداد اجتماعی» است. این نظریه که ژان ژاک روسو، از جمله مطرح کنندگان آن محسوب می‌شود، بر تنظیم قرارداد میان افراد آزاد و مختار به منظور بنا نهادن به چارچوب‌ها و موازین سیاسی، اخلاقی یا مدنی در یک اجتماع اشاره دارد. این نظریه تلاش می‌کند تا ضمن تبیین مفهوم «توافق»، به قراردادهای اجتماعی که در نتیجه آن دولت‌ها شکل گرفته و امور به دولتمردان سپرده می‌شود، وجاهت و مشروعیت ببخشد. این توافق نوعی «اقتدار» با خود به همراه دارد که به حاکمان واگذار می‌شود. روسو در کتاب خود (قرارداد اجتماعی) پیاده کردن اصول اخلاقی چون برابری را عاملی می‌داند که مردم بر اساس احساس نیاز به آن، بر سر داشتن دولت و قانون توافق می‌کنند. این عامل توافق البته از نظر جان لاک موضوع مالکیت است و هابز نیز، ریشه توافق اعضای جامعه بر سر ایجاد دولت و قوانین را مسئله امنیت می‌داند.

در هر حال دولت‌ها با در اختیار گرفتن زور، به ایجاد نظم در جامعه می‌پردازند که این نظم می‌تواند شامل آنچه روسو (موازین اخلاقی)، لاک (تعیین مالکیت) یا هابز (استقرار امنیت) آن را نیاز اساسی می‌دانستند، باشد. دولت این نظم را با وضع «قوانین» به وجود می‌آورد که در واقع قواعد مشترک و پذیرفته‌شده‌ای در جامعه است که به وسیله قدرت اعمال می‌شود.

## ■ عدالت، وجه تمایز دولت و راهزنان!

در حکایت است زمانی که اسکندر مقدونی مشغول جهانگشایی بود، روزی مردانش یک دزد دریایی را دستگیر کرده و به حضور جهانگشای مقدونی می‌آورند. اسکندر او را مورد عتاب قرار می‌دهد که تو به چه جرئتی دریا را میدانی برای دزدی و چپاول قرار داده‌ای و کشتی‌ها را غارت می‌نمایی. دزد دریایی در پاسخ به اسکندر می‌گوید: «نخست خودت بگو به چه جرئتی همه ثروت و اموال جهانیان را غارت نمایی؟ تفاوتی میان من و تو نیست مگر آنکه من صاحب یک کشتی کوچک هستم اما تو صاحب چند صد کشتی که به وسیله آن کشورها را غارت می‌کنی و ثروت‌های ممالک دیگر را به تملک خود در میاوری و نامت را امپراطور نهاده‌اند.»

سنت آگوستین، همین گفت‌وگوی راهزن و اسکندر را دستمایه قرار می‌دهد تا یک سؤال اساسی از شاخصه اصلی تشکیل دولت مطرح نماید. اینکه آیا همانطور که در بالاتر بیان شد، انتقال زور و قدرت به دولت برای ایجاد نظم و انضباط به عنوان شاخصه کلیدی اقتدار یک دولت کفایت می‌کند؟ اگر شاخصه اصلی یک دولت را «قدرت» آن بدانیم، پس به قول آگوستین: «چه تفاوتی میان دولت و راهزنان وجود دارد؟ فرق میان اسکندر و دزدان دریایی چیست؟ هر دو از زور برخوردارند و هر دو به واسطه رضایت زیردستانشان از قدرت هم برخوردارند.»

> نظریاتی هستند که عاملی همچون «جنگ» را علت اساسی شکل‌گیری دولت‌ها برمی‌شمرند. هراکلیت اعتقاد داشت: «جنگ پدر و سرور همه چیزهاست. جنگ برخی را بنده و برخی را سرور می‌گرداند. باید بدانیم جنگ همه‌گیر است و عدالت در پیکار است و همه چیز، با پیکار ضرورتاً به کمال می‌رسد»

از عبارات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که گرچه احساس به نیازهایی چون مالکیت یا امنیت، می‌تواند عاملی برای توافق بر انتقال قدرت به حکومت قرار گیرد، اما این قدرت زمانی مشروعیت می‌یابد که در روش نیز «عدالت» را در توزیع و بازتولید ثروت و قدرت به همراه داشته باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت اگر دولتی نتواند مناسبات عادلانه نسبی در جامعه برقرار نماید حتی اگر بر اساس احساس ضرورت امنیت به وجود آمده باشد، نه تنها جامعه را به ثبات نمی‌رساند بلکه خود ممکن است موجب ایجاد یا تشدید ناامنی در جامعه گردد که دیر یا زود اقتدار و قدرت حکومت را از بین خواهد برد. شاید این موضوع تفسیر همان سخن حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد که حکومت را در صورت شکل‌گیری مناسبات ظالمانه، فانی می‌دانند (الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الکفر).

## ■ دولت مدرن

آنچه پیشتر گفته شد، به نوعی تغییر جهت از مفاهیم دولت سنتی به تعریف دولت مدرن می‌انجامد. از مشاهدات چنین می‌توان دریافت که انسان اولیه سال‌ها بدون وجود دولت یا در ابتدایی‌ترین شکل‌های نظم اجتماعی زیست و به قول «مان» چیزی کمتر از یک درصد تاریخ انسانیت تحت اداره ابتدایی‌ترین اشکال دولت‌ها سپری شده است. (این دیدگاه البته قابل نقد است و علاوه بر استناد به منابع دینی، با ادعای فلسفی مدنی بالطبع بودن انسان در تعارض است) اما به هر حال در عصر کنونی دولت که نسبت به قدمت بشر، پدیده‌ای نو به حساب می‌آید، اکنون به نیاز اساسی هر اجتماع انسانی بدل شده است که بدون وجود آن حتی نمی‌توان ادامه زندگی داد.

در نظامات مدرن دولت بزرگ‌ترین نهاد یا رکن نظام اجتماعی یک جامعه به حساب می‌آید که تداوم جامعه بدون آن نه تنها مشکل که اساساً غیر ممکن است. شکل‌گیری «دولت مدرن» یکی از مهم‌ترین محصولات مدرنیته است. چنین دولتی با توجه به نیازهای جدید بشری از جمله لزوم گسترش ارتباطات سازمان‌یافته با سایر جوامع (تعاملات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ...) شکل گرفته است. از نظر مارکس وبر چنین دولتی سیستم نظم بوروکراتیک خود را بر اساس شاخص‌هایی ایجاد کرده است که حاکمیت، قانونمندی، شهروندی، مالیات گرفتن، ملت‌سازی، اقتدار و مشروعیت، استفاده از قدرت غیرشخصی، قلمرو سرزمینی مشخص و کنترل انحصاری ابزارهای خشونت از آن جمله‌اند.

گرچه شکل‌گیری دولت‌های مدرن، نظامات سنتی دولتی را که قبلاً مبتنی بر مناسبات حکومتی قبیله‌ای، حکومت محلی و... بود بر هم زده و این نظام‌مندی را به صورت کامل منظم به وجود آورده است، اما هم‌اکنون با دو مسئله بسیار جدی مواجه است. مسئله نخست همان موضوع «عدالت» است که در عصر کنونی برای اکثر دولت‌ها به چالش تبدیل شده و به عبارتی می‌توان گفت برخی دولت‌های مدرن را عملاً شبیه همان راهزنان حکایت اسکندر نموده است. دولت مدرن گرچه ابتدا تحت فراروایت لیبرالیستی و با پررنگ کردن مفهوم مالکیت کوشید تا موضوع عدالت را کم‌اهمیت جلوه دهد اما، شکل‌گیری سوسیالیسم و دیگر جنبش‌های اعتراضی به لیبرالیسم، مشخصاً پاسخی از سوی برخی جوامع به این هدف‌گذاری بود که البته دولت مدرن، با توسل به ابزار اقتدار سخت و نرم این اعتراضات را در دهه‌های گذشته سرکوب نمود اما همچنان اعتراضات در قلب دنیای مدرن نسبت به بی‌عدالتی در رویه‌ها، نشان می‌دهد دولت مدرن همچنان پاسخ موجهی برای فرار از پدیده عدالت ندارد و اما مسئله دومی که احتمالاً چالش آینده همه دولت‌های مدرن خواهد بود، عصر ارتباطات و فناوری‌های نوین است که عملاً مرزهای میان دولت‌ها را از میان برده و به تعبیر مارشال مک لوهان جهان را به یک «دهکده» تبدیل کرده است که بسیاری از مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بدون نیاز به کارکرد دولت‌ها توسط خود مردم و با ابزارهای نوین اعمال می‌گردد و باید منتظر بود و دید که آیا عصر ارتباطات ممکن است «فلسفه وجودی» دولت مدرن را از اساس نفی کند؟

■ **منابع یادداشت در دفتر تحریریه موجود است.**

---

نگاه

آیت‌الله کعبی در همایش تبیین اندیشه مرحوم منذر

## رویکرد منذر به ولایت فقیه تاریخی-اجتماعی بود

آیت‌الله کعبی در همایش بررسی اندیشه ولایت فقیه در منظومه فکری استاد منذر (حجت‌الاسلام علی ابوالحسنی) ضمن تبیین رویکردهای ممکن به مسئله ولایت فقیه، به بررسی دیدگاه مرحوم منذر پرداخت.

آیت‌الله کعبی در این نشست گفت: «چند رویکرد نسبت به بررسی ولایت فقیه وجود دارد؛ یکی حوزه فلسفه سیاسی است. دوم رویکرد فقهی است. سوم رویکرد حقوقی است که بر اساس اصول ۵۷، ۵، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱ و ۱۱۲ قانون اساسی در مورد ولایت فقیه بحث کنیم. چهارم رویکرد کلامی است که ولایت فقیه را امتداد نبوت بدانیم. پنجم رویکرد اخلاقی است که نقش ولایت فقیه را در ارتقای اخلاقی جامعه مورد بررسی قرار دهیم. ششم رویکرد تاریخی - اجتماعی است که دو نوع می‌توان بحث کرد؛ یکی اینکه در طول تاریخ ولایت فقیه چه سرگذشتی داشته و دوم اینکه فقها چگونه این ولایت را اعمال کرده‌اند.»

وی افزود: «عمده تحقیقات آقای منذر به بخش آخر بازمی‌گردد یعنی سیر تحول ولایت فقیه در تاریخ و چگونگی اعمال آن در طول تاریخ. باید این توضیح را داد که با نگاه جامعه‌شناسی و تاریخی محرک اصلی و کانون شکل‌گیری دولت‌ها چیست؟ مارکسیست‌ها می‌گویند انقلاب‌ها در طبقه پایین شکل می‌گیرد و نظام سوسیالیستی تشکیل می‌شود و چرخه ماتریالیسم تاریخی را مطرح می‌کنند.»

وی ادامه داد: «نگاه دوم رویکرد کارکردگرایانه دورکیم است که در این نگاه مبنای شکل‌گیری دولت‌ها تقسیم کار و توزیع نقش است. ما هم بر اساس آیه ۲۱۳ سوره بقره اصول استخدام، تسخیر و عدالت را مورد توجه قرار می‌دهیم که در این مورد علامه طباطبایی ذیل این آیه و شهید مطهری در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم این بحث را مطرح می‌کنند.»

وی افزود: «یک نگاه دیگری از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخ می‌توان به ولایت فقیه داشت و آن نگاه ماکس وبر است و مشروعیت کاریزماتیک را مطرح می‌کند.»

عضو مجلس خبرگان رهبری گفت: «اما سرگذشت ولایت فقیه و فقیهان را در پهنه سیاست ایران یا جهان تشیع بخواهیم تحلیل کنیم چه رویکردی باید اتخاذ کنیم؟ نقطه کانونی تحلیل اجتماعی و سیاسی ولایت فقیه، پیوند امت و امامت است و این مسئله مورد تأکید مرحوم منذر بود. در منظومه شیعه امامت روح اسلام است و اسلام بدون رهبری الهی مانند جسم بدون روح است و امامت است که به جامعه پویایی و بالندگی می‌دهد. اسلام بدون امامت نه پیشرفتی دارد و نه نتیجه‌ای. دچار ایستایی و رکود می‌شود و عقب‌ماندگی تاریخی مسیر حتمی جامعه بدون ولایت و امامت است.»

---

درنگ

حاشیه‌ای بر اظهارات داوری اردکانی

## حجت‌الاسلام پیروزمند: اظهارات داوری قابل مصادره نیست

حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا پیروزمند، عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم درباره ارائه سخنان جدید رضا داوری اردکانی درباره علوم انسانی و اجتماعی گفت: داوری در حدود ۶۰ سال عمر خود را در نقد غرب و مدرنیته سپری کرده و طبیعتاً چنین شخصیتی بیش از هر فرد دیگری نسبت به ماهیت علم غرب اشراف دارد و نمی‌شود شخصی ناقد مجموعه غرب باشد اما ناقد علم غرب به ویژه در حوزه علوم انسانی اسلامی نباشد و در منابع مختلفی از مکتوبات و اسناد گفتاری به این مسائل پرداخته باشد.

وی افزود: طی چند روز اخیر عده‌ای با زیرکی می‌خواهند ایشان را به نفع اندیشه خودشان مصادره کنند درحالی که اندیشه ایشان با آنچه این افراد به دنبال القای آن هستند، متفاوت است. تفاوت آن هم از این ناحیه است که آقای داوری اردکانی موافق با علم غرب نیست همانطور که در این نامه هم توجه دادند که این علم نظم مدرن و انسان موجود در نظم مدرن را تبیین و تفسیر می‌کند. ایشان امتناعی برای علم دینی و علم اسلامی قائل شدند و گفتند کارها در این مسیر به نتیجه نرسیده است و این مطلب به این مناسبت نیست که اصولاً تلاش در جهت اسلامی‌سازی علوم انسانی را امر محال و غیرضروری بدانند بلکه به این مناسبت است که باید جامعه، اسلامی شود و وقتی جامعه توحیدی گردید از درون خود علوم انسانی اسلامی به طور طبیعی می‌جوشد.

وی ادامه داد: ایشان می‌گویند ابتدا باید جامعه اسلامی را ایجاد کنیم و بعد انتظار داشته باشیم که علوم انسانی شکل بگیرد. جامعه‌ای که با تمام قوا به دنبال مدرنیته می‌دود، نمی‌توان انتظار داشت که در آن علوم انسانی اسلامی رشد پیدا کند. مخالفان علوم انسانی اسلامی نباید سعی کنند آقای داوری را به نفع خود مصادره کنند.

عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم درباره ماهیت علم و دینی کردن آن گفت: این مسئله بستگی به این دارد که چگونه علم را معنا کنیم. اگر منظور این باشد که دین خود را در ساحت علم که مقرون به تجربه و حس است، مخلوط کند همان طور که اعتبار علم را از تجربه می‌گیریم اعتبار دین را هم از تجربه بگیریم یا بالعکس طبیعتاً من هم تأیید نمی‌کنم که علم قابل دینی شدن و دین قابل علمی شدن است. آنچه در علوم انسانی اسلامی تعقیب می‌شود این مسئله نیست بلکه صحبت بر سر ابتنای علوم انسانی بر معارف دینی است.

وی ادامه داد: بحث ما بر سر ابتنا است. به عنوان مثال ما در اقتصاد حکم فقهی به نام حرمت ربا داریم. اگر نظام مالی در سیستم اقتصاد غرب پیشنهاد بر سود پول در زمان به نام ربا داد ولو اینکه غرب با تجربه به این نتیجه رسیده است که چنین نظامی دارای کارآمدی است آن را تأیید می‌کند اما اگر کسی بخواهد مبتنی بر فرهنگ اسلامی عمل کند، ربای محرز شده را توجیه نمی‌کند و اطمینان دارد این تجربه ناکام است.

پیروزمند درباره این نظر که تحول در علوم انسانی طی ۳۰ سال به نتیجه‌ای نرسیده و احتمالاً در آینده هم به نتیجه‌ای نرسد، گفت: این نظر هم قابل مناقشه است زیرا اولاً میزان به نتیجه رسیدن را با مقدوراتی که در طیف قائلین به علوم انسانی اسلامی در اختیار داشته‌اند باید مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. ثانیاً به طور طبیعی چنین مسائلی زمان تاریخی را به خود اختصاص می‌دهد و باید زیرساخت‌هایی در نگرش‌ها و مبانی و روش‌ها رخ بدهد تا بعد از آن انتظار داشته باشیم در سرشاخه‌های علم تأثیرات آن ظاهر شود.

وی تصریح کرد: ثالثاً با همه این تفاسیر اتفاقات مبارکی در این عرصه در تولید زیربناها و زیرساخت‌ها یعنی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم و هم در رشته‌های مختلف علمی در حوزه مبانی و فلسفه مضاف مانند علوم سیاسی و اقتصاد و حقوق و روان‌شناسی و هم در بدنه علم در نظریه‌پردازی‌های مسئله‌محور در انواع مقالات و کتاب‌هایی که ارائه شده رخ داده و این مسئله گویای این است که در این میدان انسان‌های قابلی، پرورش پیدا کرده‌اند و نشریات تخصصی که با استانداردهای علمی دانشگاه‌ها منتشر می‌شود، وجود دارد و هم کتاب‌های متعددی در این زمینه به نگارش درآمده است. این مؤلفه‌ها همه دستاورد و پیشرفت محسوب می‌شود و نسبت به ۳۰ سال قبل تاکنون تفاوت‌های جدی داشته‌ایم که باید با عدد و رقم بیان گردد و کسانی هم که نظر مخالف دارند باید با عدد و رقم عنوان کنند.